



بسم الله الرحمن الرحيم

ششمین مورد از موارد مستثنا: عزاداری

ششمین مورد از مواردی که به عنوان استثنا در بعضی از کلمات، برای حرمت غنا ذکر شده است، غنای در مراثی و عزاداری‌ها و امثالهم است. این استثنا برخلاف بعضی از استثنائات قبلی، دلیلی و روایتی به طور خاص برای آن وارد نشده است منتهی، بر اساس تشبیه به نوعی استدلال از باب قواعد عمومی، خواسته‌اند نوعی استثناء قائل شوند.

مقدمه بحث

از باب مقدمه عرض کنم که اصل نوح و نیاچه؛ یعنی عزاداری و نوحه‌سرایی در مصیبت، خودش یک موضوعی است که محل بحث است و این سؤال مطرح هست که آیا نیاچه و بکاء و نوحه‌سرایی و امثالهم، در مصیبت‌ها جایز است یا جایز نیست؟ این مسئله محل اختلاف بین شیعه و سنی است؛ خصوصاً که بعضی از اهل سنت و عامه، نیاچه را جایز نمی‌دانند و این نوع عزاداری را محل اشکال قرار می‌دهند و البته ما خاصه آن را جایز می‌دانیم؛ بلکه در مصیبت ائمه و مسائل مذهبی، آن را راجح هم می‌دانیم. پس هم اصل بکا و گریه و زاری محل بحث است و هم نوحه‌سرایی محل بحث است و در هر دو، چنین اختلافی وجود دارد. البته در عامه هم این طور نیست که یک قول وجود داشته باشد و همه بگویند که حرام است؛ بلکه در آنجا، قول به حرمت و کراهت وجود دارد. البته ممکن است جواز هم در بین آن‌ها هم باشد؛ ولی غالباً یا معتقد به کراهت هستند یا حرمت می‌گویند و نسبت به هر دو قائل به مرجوحیت هستند. برخلاف خاصه که غالباً قائل به این هستند که به طور عام، مواردی مرجوح است و در مواردی هم جایز است و در مثل عزاداری امام حسین (ع) و امثالهم راجح است. این بحثی است که در جای خود باید درباره‌اش بیشتر صحبت کنیم. ان شاء الله به بحث نیاچه و این‌ها که برسیم، این را بحث خواهیم کرد.

سیاق روایات وارده در باب نیاچه و عزاداری‌های اهل بیت (ع)

البته در خود خاصه هم در باب نیاچه، دو، سه طایفه روایت وجود دارد؛ ولی نهایتاً آنچه از فقها در بحث نیاچه و نوحه علی‌المصیبه و همین‌طور بکاء وارد شده است، جمعش همان جواز است و حرمت یا حتی کراهتی هم وجود ندارد آن وقت، این قاعده عمومی‌اش هست که ان شاء الله روایات و جمع‌بندی مبحثش را در موضع خودش بحث خواهیم کرد. در مثل مصیبت حضرت اباعبدالله الحسین و ائمه هدی (ع) و اولیای الهی، ادله خاصه‌ای داریم بر این که



راجح هم هست و این دیدگاهی است که خاصه دارد و مفروض ما هم در این بحث، همین است. نوحه خوانی و مقتل خوانی و این‌ها، جزء نیاچه به شمار می‌آید و عموم و خصوص من وجه است. چون هم خود بکا محل بحث است و هم نوح و نیاچه محل بحث است. البته با وجود این‌که در فقه خاصه و امامیه هم روایات متفاوتی وجود دارد؛ ولی جمع آن‌ها و نتیجه نهایی که غالب فقهای ما به آن رسیده‌اند، این است که جایز است و در مثل مصیبت ائمه هدی و سالار شهدا (ع) راجح است. پس اصل جواز نیاچه و بکا و این‌که اگر این بکا در عزای سالار شهدا و ائمه هدی قرار بگیرد، راجح می‌شود را ما مفروض می‌گیریم و بحثش در نوحه و نیاچه و می‌آید.

بررسی استثنای ششم از ادله حرمت غنا

اما آن استثنای ششمی که در بحث غنا بعضی قائل شده‌اند، این است که در مراثنی ائمه و مصیبت ائمه هدی (ع) غنا جایز است. البته دلیل خاصی به این معنا نداریم؛ چون ادله و روایات متعددی که در نیاچه و نوحه وارد شده است، کار به غنا و امثالهم نداشته و ناظر به این بحث نیست. آنچه را که می‌شود در اینجا گفت و عده‌ای دیگر نیز گفته‌اند، آن است که استثنای ششم، نیاچه و مراثنی‌ای است که در مصیبت‌های ائمه هدی (ع) خوانده می‌شود و گفته شده است که در این‌ها غنا جایز است.

بررسی ادله استثنای ششم

الف: دلیل اول

ادله‌ای که بر شمرده‌اند عبارت است از:

اول: روایاتی است که عزاداری، بکا و نیاچه بر اباعبدالله الحسین و دیگر ائمه (ع) را جایز و بلکه راجح دانسته و به آن، ترغیب می‌کند که البته متعدد هستند. وقتی می‌گویند این جایز است، پس شامل غنا هم می‌شود؛ مانند صداهایی که نوعی طرب حزن‌آمیز دارد و قبلاً گفتیم که طرب، گاهی شادی است و گاهی حالت حزن دارد و این‌ها هم مشمول این ادله و مطلقات است. این دلیل اول است که تمسک به مطلقات وارد شده در استحباب و رجحان عزاداری و نوحه‌سرایی برای سالار شهدا و ائمه هدی است.



اشکال به دلیل اول

الف: تقریر اول از اشکال

این مطلب در این حد، جواب فوری جواب دارد. برای این که فو قش این است که این ها، مطلقاتی است که نمی شود بگوییم، مقید به غنا می شود. برای این که بین شان عموم و خصوص من وجه است و مطلق و مقید نیستند. همان بحثی که در قرائت قرآن می گفتیم که ادله قرائت قرآن با حرمت استحباب حسن صوت در قرائت قرآن، با ادله حرمت غنا، عموم و خصوص مطلق نیست که بگوییم این آن را تقیید می زند؛ بلکه من وجه است. همان بیانی که قبلاً عرض کردیم، عیناً در اینجا نیز می شود، همان را جواب داد. می گوییم، در اینجا هم ادله ای که می گوید، عزاداری و نوحه سرائی مستحب است، در عزای سالار شهدا و ائمه هدی، این نسبتش با غنا و ادله غنا، من وجه است. برای این که ما غنائی در غیر نوحه سرائی داریم که غنای مسرت آور و طرب انگیز و در غیر عزاداری است و از این طرف هم عزاداری ها و نوحه سرائی هایی داریم که با آوازه های متعارف خوب است؛ ولی نه در حد اطراب و امثال این ها. این دو، ماده افتراق است و ماده اجتماعی هم این دو دلیل دارند که نوحه سرائی غنائی باشد و غنائی بودنش هم یک وقت هست که نوع صوت، اصلاً شادی آور هست؛ چون گاهی آنچه مداح می خواند، ممکن است حالت شادی بدهد؛ ولو این که مفاد، مفاد عزاداری است یا این که شادی هم نیست و حزن است؛ ولی حزن است که طرب ایجاد می کند یا حالت لهوی و اطراب دارد که این، ماده اجتماع می شود. پس این طور نیست که این دو مطلق و مقید باشند؛ تا بگوییم که ادله رجحان عزاداری و نوحه سرائی، مقید ادله غنا می شود؛ بلکه این ها، من وجه است؛ بنابراین، نمی توانیم بگوییم که این مقید آن هست و این را قبلاً در بحث قرائت بحث کرده ایم. این تقریر اول بود.

ب: تقریر دوم از اشکال

اما ممکن است کسی این را به تقریر دومی بیان کند و بگوید که بین این دو، مثل قرائت قرآن عموم من وجه است و در ماده اجتماع تعارض می کنند و تساقط می کنند و آن وقت، رجوع به اصل می کنیم که برائت است و آن وقت، نتیجه تقریر دوم این است که غنای در نوحه سرائی جایز می باشد.

تفاوت بین تقریر اول و دوم



نتیجه تقریر اول این بود که غنای در نوحه سرائی هم مثل سایر نوحه سرائی های ائمه راجح و مستحب است؛ چون می گفت، این دلیل مقدم بر آن است و آن را قید می زند؛ اما تقریر دوم می گوید، این مطلق و مقید نبود و من وجه بود منتهی، من وجه که هست، تعارض می کند و تساقط می کند یا اصل عمومی داریم که مثلاً صوت مانعی ندارد و صوت حسن مطلقاً راجح است یا اگر عامی نداشته باشیم، ادله اصول عملیه که برائت باشد، می گوید جایز است. این تقریر اول می گوید که غنای در نوحه سرائی و مراثنی راجح است که قطعاً جواب واضحی داشت و این ها مطلق و مقید نیست که قید بزنیم و بگوییم که این ها راجح است. تقریر دوم از این دلیل این است که تعارض می کند و تساقط می کند و اصل عملی می گوید که جایز است. نتیجه تقریر دوم، جواز و اباحه است؛ برخلاف تقریر اول که نتیجه اش استحباب است. این هم تقریر دوم است که این هم ال جواب، ال جواب و همان جوابی را که در قرائت قرآن دادیم، در اینجا هم می آوریم. گفتیم آنچه مسلم است، این است که مرحوم شیخ و بعضی بزرگان هم تقریباً همه بر نتیجه اتفاق دارند که در این نوع مستحبات نمی شود که نسبت سنجی کنیم با ادله محرمات و در ماده اجتماع بگوییم که تعارض و تساقط و بعد هم بگوییم اباحه؛ به جهت این که گفتیم، اگر کسی بخواهد این قاعده را در این نوع موارد اجرا کند، یَلْزَمُ منه فقه جدید و یلزم منه تحلیل بسیاری از محرمات. مثالی که زدیم در خود مکاسب است که می گوید، خوشحال کردن دیگری خوب است و این خوشحال کردن را با زنا و لواط کردن محقق کند، حال چرا؟ برای این که می گوید که ادله حرمت با دلیل استحباب من وجه هستند و من وجه که شد، تعارض می کند و تساقط می کند و جایز است. این لازمه اش این است که در همه مستحبات بگوییم، در صورت ماده اجتماع با یک حرام، اگر راجح هم نگوییم، بگوییم که جایز است و بالعکس، ادله کراهت با وجوب هم این طور است. این را گفتیم که جایز نیست و همه می گویند که اباحه ادله استحباب و کراهت، نمی تواند تعارض کند با آن ادله و آن ادله، مقدم است منتهی، وجه فنی اش را در قالب یکی، دو نکته عرض کردیم و ان شاء الله اگر مجالی بود، باز هم می گوییم. ما می گوییم که اگر دلیل مستحب و حرام، من وجه شد، در اینجا من وجه نمی تواند در ماده تعارض، تساقط کنند؛ بلکه در اینجا، محرم مقدم است؛ اما اگر مطلق مقید شد آنجا، مقید چه بگوید جایز است و چه بگوید مستحب است و چه بگوید واجب است، این می آید به عام قید می زند. در اینجا بالاتفاق می گویند می شود و در آنجا، بالاتفاق می گویند که نمی شود. این، دو دلیل است و یا درواقع، دو تقریر از یک دلیل است. تقریر اول، تقیید مطلقات به ادله رجحان مراثنی است و دلیل دوم هم این است که من وجه است و در اینجا، تساقط می کند و رجوع به اصل عملی می کنیم و هیچ کدام از این ها، تام



نیست؛ بنابراین، با ادله ترغیب به عزاداری و نوحه‌سرائی در مصیبت اباعبدالله الحسین سلام‌الله‌علیه، نمی‌شود بگوییم که غنای در آنجا هم جایز است. این یک دلیل با دو تقریر است.

ب: دلیل دوم (سیره متشرعه)

دلیل دیگری که بعضی بزرگان در کلماتشان آورده‌اند آن است که سیره متشرعه بر این امر جاری است که در عزاداری‌ها، نوحه‌سرائی و آوازه‌خوانی می‌کنند.

اشکال به دلیل دوم

اولاً

این دلیل دوم است که البته جواب و وضعش واضح است؛ برای این‌که آنچه مسلم است، سیره‌ای به درد ما می‌خورد که در مرئی و منظر امام باشد و ایشان از آن منع نکنند و الا سیره‌هایی که بعد پیدا می‌شود، ارزشی ندارد. سیره‌ای قابل تبعیت است که در مرئی و منظر معصوم باشد و ایشان از آن منع و ردع نکرده باشند و از کجا معلوم است که چنین سیره‌ای در زمان معصوم وجود داشته است. محل بحث است که زمان معصوم، در مرائی و عزاداری‌ها، حالت غنائی به اصواتشان داده باشند و ایشان منع نکرده باشند. این یک جهت است.

ثانیاً

اما نکته و جهت دوم آن است که حتی اصل این سیره مشکوک است و از مشخص نبودن آن در آئینه متأخر که بگذریم، در این‌که آیا اصلاً در زمان امام، چنین امری وجود داشته است، شک داریم و به این جهت نمی‌شود بگوییم که یک فعلی در مرئی و منظر بوده است و امام آن را ردع نکرده‌اند، پس این فعل مورد تأیید ایشان است. ما چنین امر اثبات‌شده‌ای نداریم؛ بنابراین، سیره در مرئی و منظر امام، مبنی بر خواندن غنائی در مرثیه اباعبدالله الحسین، چنین چیزی ثابت نشده است.

انواع غنای در مرائی و احکام آن

البته نکته‌ای در اینجا وجود دارد که این غنایی که در مرائی می‌آید، دو قسم است. قسم اول، صوت‌هایی است که طرب را ایجاد می‌کند و شادی‌آفرین است. قسم دوم، آن است که همان طربش، شدت حزن می‌آورد؛ ولی به هر حال، حالت غیرعادی ایجاد می‌کند و نوعی از قبیل مجالس لهو به حساب می‌آید. در مجالس لهو همیشه



این طور نیست که شادی باشد؛ بلکه گاهی با غم یک طربی ایجاد می‌کنند. پس این دو قسم می‌شود که قسم دوم، محل بحث است که آیا مشمول ادله غنا هست یا نیست. این مطلب را ان شاء الله در تنبیهاات بعدی بحث می‌کنیم؛ اما آنچه مسلم است، این است که اصواتی که طرب شادی ایجاد کند و خفتی که ناشی از سرور است را ایجاد کند، با این جایز نمی‌شود. چون ادله مطلقاات حرمت، مقدم بر این مستحبات است. بلی! آنچه حزن آور است، می‌تواند محل بحث باشد؛ از این حیث که نمی‌دانیم که آیا غنا، شامل آن می‌شود یا خیر و این مطلب باید در تنبیهاات بعدی تکلیفش معلوم شود.

بررسی مختصر ادله غنا در موالید و عزاداری

در موالید ائمه، ما به طور خاص دلیلی نداریم؛ بلکه آنچه داریم این است که «يَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا»^۱، تنها چنین چیزی در موردش آمده است؛ ولی برخلاف آن، در عزاداری‌ها که شهادت امام حسین (ع) دلیل خاص بر عزاداری، گریه و نوحه‌سرایی و شعرخوانی داریم. در بحث موالید ظاهراً دلیل خاص نداریم الا مطلقاتی که هست. در صورتی که اصوات طرب‌انگیز حزن آور باشد، گفتیم که ادله غنا آن را نمی‌گیرد و آن وقت، این‌ها مانعی ندارد و شمول دارد و اطلاقات این‌ها را می‌گیرد و در آن طرف هم حرمتی نیست که بگوییم تعارض می‌کند و آن مقدم است؛ بنابراین، این حد از بحث، منوط به بحثی است که بعد خواهیم کرد. پس غنای سرور آور که حالت طرب مسرت‌آمیز دارد، این بحثش همین است که تا به حال انجام دادیم. اگر به غنای حزن آور باشد، در اینجا ممکن است کسی بگوید که ادله غنا و حرمت غنا این را نمی‌گیرد، اگر ادله حرمت غنا این را نگیرد، این اطلاقات برای این که بگوییم جایز است، کافی است؛ یعنی اطلاقاتی که می‌گوید، گریه کند و بگریاند و شعر بخواند و نوحه‌سرایی و اظهار حزن در عزای سالار شهدا سلام الله کند، این ادله اطلاق دارد و این ایجاد حزن، چه از طریق مقتل خوانی متعارف باشد یا خواندن شعر به طور عادی باشد یا این که او را با یک آهنگی همراه کند که حزن آور است در حدی است که طرف را از خودبی خود می‌کند، اگر گفتیم که ادله غنا این را نمی‌گیرد تا این حدش، مطلب درست است.

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص: ۵۰۸.



نظریه مقدس اردبیلی در استثنای غنا در مراثی و نظر آیت الله اعرافی

من احتمال می‌دهم، این که مقدس اردبیلی غنای در مراثی و این‌ها را استثناء کرده است درواقع، می‌خواهد بگوید که این استثناء، به نحو تخصص است و نه این که در اینجا، تخصیصی وارد شده است. اگر هم ایشان نگوید، ممکن است کس دیگری بگوید که مقصود من از غنای موجود در مراثی و این‌ها، غنای حزن‌آور است و این غنا، مشمول ادله حرمت غنا نیست، پس تخصصاً این از آن مسئله خارج است منتهی، نیاچه بر غیر ائمه و معصومین، حداقل کراهت دارد و این را ایشان کاری ندارد؛ اما در نیاچه و نوحه‌سرائی و مرثیه بر ائمه، رجحان و استحباب وجود دارد و مطلقاً، هم شکل خواندن متعارف می‌تواند باشد یا خواندنی که آهنگ قوی‌تری داشته باشد یا آهنگ‌های تندی که طرف را در مقام حزن و غم و اندوه، بی‌خود می‌کند. می‌خواهد بگوید که دلیل مطلق است و همه این‌ها را می‌گیرد و مقابلش هم اطلاقات حرمت غنا نیست که بگوییم حرمت بر مستحب مقدم است؛ برای این که آن‌ها، مخصوص جایی است که شادی‌آور باشد. اگر این را بگوید آن وقت، یک وجهی دارد منتهی، وجهش این نیست که این را از استثنائات غنای محرم بدانیم تخصیصاً یا تقییداً؛ بلکه تخصصاً می‌خواهد بگوید که از آن خارج است. توجه دادن به این است که این نوع مسئله از حرمت غنایی که ما می‌گوییم خارج است و درواقع، حرمت غنا از باب ضیق، از اول محدود به شادی است و غم و اندوه را نمی‌گیرد و نیاز به دلیل هم نداریم؛ برای این که آن مورد، اینجا را نمی‌گیرد و در اینجا هم مطلقاً داریم که می‌گوید، مرثیه‌سرائی و نوحه‌سرائی، بکا، گریاندن و همه این‌ها مستحب است. پس اصلاً نسبتی ندارد که نسبتی برقرار شود؛ به خاطر این که هر کدام چیزی مجزای از یکدیگر را بیان می‌کنند و استثناء بودنش از باب تسامح است و الا این تخصصاً مشمول ادله نیست. حال اگر کسی این نظر را بدهد، پس وجه دو دلیلی که قبل می‌گفتیم؛ یعنی دلیل اول که دو تقریر داشت و دوم که سیره بود، این مبتنی بر این بود که ادله حرمت غنا، اینجا را هم می‌گیرد منتهی، یک چیزی اینجا تقییدش زده یا تعارض کرده و تساقط کرده است و می‌گوید که جایز است؛ اما این بیان اخیری که عرض کردیم، مبتنی بر تخصص است؛ یعنی مبتنی بر این است که بگوییم، حرمت غنا این بحث را اصلاً نمی‌گیرد و از آن طرف هم مطلقاً داریم که می‌گوید جایز یا راجح است و آن هم اطلاقی دارد، سواءً این که حالت غنا داشته باشد و با آهنگ خفت‌آور و از خود بی‌خود کننده باشد، یا خیر. اگر این را بگوییم جایز است منتهی، جوازش از باب تخصص است. البته این که این مطلب درست است یا خیر، قبلاً اشاره‌ای



داشتیم و در تنبیهات بعد هم بحث خواهیم نمود. در اینجا وجهی برای ورود و حکومت نیست و این وجه و بیان آخر، تخصص است. این هم بیان استثنای ششم بود که اینجا عنوان شده است.

جمع‌بندی استثنائات بحث حرمت غنا

این استثنائات شش‌گانه‌ای بود که ملاحظه کردیم و تمام شد. یکی، دو مورد از آن‌ها را ما قبول داشتیم و بقیه‌اش قابل قبول نبود. باب تزییلات و تنبیهات ذیل موضوع غنا یک بحث بود و استثنائات، موضوع و بحث دوم بود که شش مورد بود.

سؤال:

آیا غنا، صرفاً وصف کیفیت صوت است یا محتوا نیز در آن مدخلیت دارد؟ اما بحث و تنبیه سوم، نکته‌ای است که قبلاً هم در لغت‌شناسی گفته‌ایم و اکنون هم در نظر داریم، با رویکرد جامع‌تری به آن می‌پردازیم. مسئله این است که آیا غنا، وصف کیفیت است و محتوا در او هیچ دخالتی ندارد یا این که محتوا هم در آن دخالت دارد؟ این سؤال مهمی است که در باب غنا مطرح است که آیا غنا، فقط وصف صوت و کیفیت است؟ یعنی همان ریتم، آهنگ و طنین دارای درجات است که به صورت آهنگ و ریتم، از دهان و حنجره کسی خارج می‌شود و در شنونده تأثیری می‌گذارد که حالش دگرگون می‌شود؟ (می‌گوییم حنجره، به خاطر این که فعلاً قصد ورود به بحث آلات غنا را نداریم). یا این که خیر! غنا چیزی فراتر از لفظ و ریتم است و محتوای کلام و شعر یا لفظی را نیز در برمی‌گیرد؟ به عبارت دیگر، غنا وصف کیفیت صوت است یا شامل محتواهای باطنی از قبیل چیزهایی که در اغنی یا ترانه‌های باطل است، نیز می‌شود؟ و بالأخره این که آیا محتوا در مسئله غنا دخیل است یا خیر؟ قبلاً نیز در لغت‌شناسی گفتیم که در اینجا، چند احتمال ممکن است.

بررسی احتمالات وارده در بحث

الف: بررسی احتمال اول

احتمال اول این است که کسی بگوید محتوا هم دخالت دارد؛ برای این که غنا را یک امر لهوی می‌داند که محتوا هم در او دخالت دارد. این یک احتمال است که عده‌ای نیز به آن معتقد شده‌اند.

ب: بررسی احتمال دوم



احتمال دوم آن است که ما مقید به آن چیزی باشیم که در لغت بیان شده است و در لغت، وصف مطرب و لہوی، روی صوتی که مرجع و لہوی و مطرب است، آورده شده است و همه این‌ها قید برای صوت است و در صوت همان‌طور که عرض کردیم، لفظ و معنا قید نشده ممکن است. ممکن است که این صوت، همراه با محتوا باشد و ممکن هم هست که بدون محتوا باشد. حامل محتوا هم که باشد، ممکن است طرف محتوا را بفهمد و ممکن هم است که نفهمد؛ حال یا به خاطر این‌که زبانش فرق دارد و یا به خاطر این‌که استماع از مسافت بعیدی است یا این‌که اصلاً طرف توجهی به محتوا ندارد.

نظر آیت‌الله اعرافی پیرامون مسئله

ظاهر مسئله این است که احتمال اول درست نیست و محتوا، در صدق غنا دخالت ندارد و آنچه دخالت دارد، همان صوت بودنش است. این مطلب را در لغت‌شناسی هم گفتیم و در ادله برآمده از آیات و روایات هم که ملاحظه کردیم، چیزی برخلاف این وجود نداشت که بگوییم این دلیل، در محدوده معنای لغوی تصرفی کرده است؛ بلکه مواردی از منع را داشتیم که حتی محتوا، محتوای درستی بود. ماند شعری که در استقبال از پیامبر خوانده شده بود که مفادش، مفاد درستی است و بلکه بعضی از روایات ولو این‌که معتبر نبود، در قرائت قرآن داشتیم که اگر ادامه روایت صدوق که ادامه مرسله بود، اگر ادامه قول امام بود، خود امام بر طبق آن می‌فرمایند که قرائت قرآن اگر با غنا باشد، فمحدور؛ بنابراین، آنچه را که ما سابق می‌گفتیم که محتوا در غنا دخالت ندارد؛ یعنی همین احتمال دوم و این‌که محتوا چه حق باشد چه باطل باشد، غنا صادق است و غنا تابع صداست، هم لغت مقید این امر بود، کما ذکرنا سابقاً و هم این‌که روایات هم اطلاقاتش مبتنی بر معنای غنا است؛ مضاف بر شواهد موجود از روایات که حتی اگر محتوای حق هم حالت غنایی پیدا کند، جایز نیست. مثل قرائت قرآن یا همان نوع چیزهایی که در استقبال از پیامبر خوانده می‌شد و بنا بر روایتی، حضرت آن را منع فرموده بودند؛ بنابراین، آنچه از ادله می‌گوییم، مطابق با آن چیزی است که در لغت برمی‌آید؛ اگر نگوییم که در ادله شواهدی است که روشن‌تر هم می‌کند. پس این وصف، برای کیفیت صوت است و نه محتوای صوت که صوت لفظ و مطرب معنا شود و طرف بفهمد؛ مگر بنا بر نظر افرادی مثل مرحوم فیض و این‌ها که ایشان تا حدی، غنا را طور دیگری معنا می‌کردند؛ اما از نظر ما همان‌طور که در سابق نیز گفته‌ایم، غنا کیفیت صوت است و ربطی به محتوا ندارد. این مطلبی است که حضرت امام و دیگران هم همین را فرموده‌اند.



طبق این تعریفی که از لغت برمی آید و تأییداتی هم بر آن هست، این نکته را احتمال می دادیم و می گفتیم که غنا وصف صوت است و محتوای باطل، در این وصف دخالت ندارد و لذا این صوت اگر در الفاظ و محتوای حق و صحیح هم به کار رود، باز غناست؛

تبصره آیت الله اعرافی در مسئله و نتیجه جواب

اما ما یک تبصره‌ای داشتیم که به نظرم این تبصره، همچنان بر حال خودش باقی است و چیزی که ما را از این تبصره عودت دهد، پیدا نشده است. آن نکته و ملاحظه ما این بود که می گفتیم، درست است که غنا وصف صوت است؛ اما گاهی محتوا، در اطراب یا لهوی بودن صوت دخالت می کند؛ به جهت این که مواردی داریم که این صوت در مرز است؛ یعنی این طنین و آواز و ریتم صدایی که جاری و صادر می شود، در حالت های مرزی است که اگر کسی محتوا را توجه کند و محتوا را هم دخالت دهد، در جایی که به عنوان مثال محتوا، محتوای شهوانی یا نظیر آن باشد، همان محتوا، این ریتم و آهنگ را مطرب می کند. اگر این آهنگ به تنهایی و در همین درجه از موسیقی و ریتم باشد، نمی شود گفت که این مطرب است یا لهوی است؛ (بنا بر نظری که لهوی بودن را تأکید می کرد که البته ما اطراب را تأکید می کردیم) اما چنانچه محتوا را ضمیمه این صوت نماییم، این صوت را مطرب می کند. البته خود محتوا موصوف به این وصف نشده و صدا موصوف به وصف می شود؛ ولی محتوا، در این که صدا متصف به این وصف شود، دخیل است. به نظرم می آید که این مطلب درست باشد و البته این، منافاتی با قول لغویین ندارد؛ زیرا آن می گوید، صوت لهوی یا صوت مطرب منتهی، این صوت چرا لهوی یا مطرب شده است؟ آن، علتش است؛ یعنی آنچه موصوف به اطراب می شود، صوت است. چرا می گفتیم که وصف کیفیت است؟ برای این که می گفتیم، لغت می گوید صوت کذا، می گوئیم در اینجا هم صوت، این وصف را پیدا کرده است منتهی، علت این که این صوت، این وصف را پیدا کرده است، معنا و محتوای آن است و معنا هم دخالتی در این مسئله دارد و لذا ما این را بعید نمی دانیم. گاهی واقعاً گفتن محتوای تنها حرام نیست؛ ولی الان که در اینجا آمده است، این صوت را مطرب می کند. البته ممکن هم هست که محتوای حقی، این صوت را از طرب انگیزی بردارد. البته این ها کم است و لذا من تعبیر به حالت های مرزی دارم و الا در مواردی که صوت، صورت آهنگ روشن و قاطعی دارد و طرب انگیز است، این محتوا در آن نقشی ندارد. جاهایی هم که صوت اصلاً این زمینه را ندارد، در آنجا هم علی القاعده این محتوا، در حالت صوت آن طوری دخالتی ندارد. کلام ما مختص حالت های مرزی ای است که ممکن است محتوا، در طرب انگیزی



صوت یا عدم الاطراب صوت تأثیر داشته باشد که البته این موارد زیاد نیست؛ اما باید به آن توجه داشت. این یک موضوع بود و هفت، هشت بحث دیگر هم در تکمیل بحث غنا داریم که ان شاء الله به آن خواهیم پرداخت.